

## طغای مراد یارزاده

### دو حکایت شفاهی از یغناپ

یغناپ وادی کوچکی در میان دو رشته کوه حصار و ترکستان است. ساکنان آنجا به زبان یغناپی که شاخه‌ای از زبان سغدی است، حرف می‌زنند. فرهنگ مردم آن دیار ویژگیهای خود را دارد و نمونه‌های آن از طرف خاورشناسان و زبان‌شناسان و محققان فولکلور ثبت و نشر شده است. در اینجا دو نقل یا حکایه شفاهی که توسط نگارنده ضبط و ثبت شده، پیشکش خوانندگان گرامی می‌شود.

### Šikorči naql

1. I met Sirojiddin dodot očaypiš madoro kunčī, vovčī, dodo ana ru ba buhor avov.
2. Man itun dodo naxiširi šikori sanumišt.
3. Ke Sirojiddin kamunš nosčī, šavčī tozī kutiš nosčī ɣarisa šikorisa sančī tirt...
4. Siročiddin sančī, sančī i ɣartakay rasčī.
5. ɣari tak i kalf oy.
6. Sančī kalfipi nazdik vičī, či ɣari sar tarma huža vičī.
7. Tad dehčī, vat dehčī, pirayžaki jogah navirčī, ke šavčī kalfi daruyn tarmaš putuiščī.
8. Tarma vesčī kalfi rit putiščī.
9. Sirojiddin ɣorčī kalfi daruyn xirs čujotipiš karaxt nipistax.
10. Obbo vovčī, čutti čit balo xalos kunum?
11. Vovči divarisa nižum ritš vasta, tat vat akun, iloji pirayžak našast.
12. Šikorčī duno xoy.

13. Vovčī katta xirsi tuxoyum, kalfi daruyn piraxsumišť. 14. Uštčī imiški fikr kunčī, vovčī vo du čujayš tuxoyum, daray qutim vot. 15. To buhorisa yotaš xvarumišť, namirumišť. 16. Sirojiddin ke čukayrki darayš divaz vičī. 17. Kort nosčī, avval i čujayš kortipi kamaš fitirčī. 18. Yotaš nosčī ritiš asra kunčī, ke xirsi čujay pust nosčī tanayš xaščī nipidť. 19. Ke vovčī, it tozim ku varum. 20. Tik čaxčī av čujayštim tixoyčī, pusti daruynš tozī nipidčī. 21. Xirs karaxť nipistaxoy. 22. Ke Sirojiddin vovčī šotim buhori viyaki xirs jaxot kalofi rit penot, tarma duk vot.

23. Navot man natununišť čī kalfi daruyn nižum. 24. It biduni i meti Sirojiddin xirsi yota xorčī tozipiš nipidť. 25. I met ħorčī xirsi jumbakast, sarš drav pusti daruyn panah kunčī. 26. Xirs jaxčī ke šavčī čujotiš dakka dehčī, vovčī jaxť! 27. Tarma ark kunim. 28. Sirojiddin čī čukayriš najumčī. 29. Xirs šavčī imiški tarma kančī, tik vovčī čujotiš dakka dehčī. 30. Nihiranka čof meti tarma kančī ke tarma duk vičī. 31. Xirs tik vovčī čujotiš dakka dehčī, harrast kunčī jaxť divari nižim. 32. Sirojiddin čī pusti daruyn najumčī, ke Xirs tarmay dukivik npižčī ħurdotiš tora iyor.

33. Iminiki xirs čī tarmay duk nižčī divarisa tamošo kunčī.

34. Sirojiddin ostaxak ħorčī, xirs divari aniž, ke čī sitamš payki nižčī xirsi ħartisaš tamošo astiš.

35. Tik čappasar vovčī, pust tanayš xaščī nipidť. 36. Xirs tik kalfisa tisčī, šavčī čujotiš dakka dehčī, vovčī buhor avu jaxť divari nižim. 37. Nihipti harrast kunčī, vovčī jaxť divari nižim, najaxošť. 38. Ke xirs tik divari nižčī, itkarat čī kalfš duyroka šavčī, sančī čī ħari sar tamošo kunčī. 39. Itkarat Sirojiddin čī xirsi sitam poyki žižčī, ħorčī, xirs i ħari sar satax i duyrakaysaš tamošoš astiš. 40. Ke Sirojiddin gardčī tisčī xirsi čujoti pust pečunčī dasti takiš nosčī čī kalf nižčī. 41. ħorčī xirsi ritiš i ani paraysaš tamošoš atstiš.

42. Ke rot tozipiš nosčī naharanka oirayžčī, ani sitamisaš naħorčī, pirayžčī. 43. It dut tiray soati rot šavčī, katiš rasčī, nahav metš Sirojiddini čilš atifarošť. 44. Čili metiš Sirojiddin šavčī katiš rasčī, hama ħayrun vošť. 45. Vovošť Sirojiddin murtaxoy, čutti zinda avu? 46. Ke šavčī dodot očaypiš qučoquon nosčī vovčī. 47. Man šikorik asanim, tarma čī ħar ħuža avu, qarib likatim akun.

48. Sirojiddin čil metī i holi vitaxoy. 49. Sarat riti pašmš i vajabi vitaxoy. 50. Usto vovčī, sarat rišaš toščī, ke šavčī ħamum kunčī vovť. 51. Mardumť vovošť čili čilaš tuy vičī, vaxťxušī kunošť.

۱ - یک روز سراج‌الدین با پدر و مادرش خیر و خوش کرده، گفت: انه، بوی بهار هم

آمد.

۲ - من به شکار نخچیر می‌برآیم.

۳ - سراج‌الدین کمان را سر کتف کرده، سگ تازیش را گرفته، به کوه برآمده،

می‌رود.

۴ - وقتی که سراج‌الدین به تگ (پایین) کوه می‌رسد،

۵- در تگ کوه یک غاری بود.

۶ - سراج‌الدین در وقتی که به غار نزدیک می‌شود، از بالای کوه ترمه (بهمن) می‌فرآید

(پایین می‌ریزد).

۷ - وی سرآسیمه شده، به این طرف و آن طرف دویده، راه گریز می‌جوید، زود به غار

تگ کوه می‌درآید.

۸ - ترمه دهن غار را محکم می‌کند.

۹ - وی می‌بیند که در داخل غار خرسی با بچه‌هایش خوابیده است.

۱۰ - می‌گوید آبه، چه کار کنم، از این بلا رها یابم؟

۱۱ - سراج‌الدین به این طرف، به آن طرف می‌نگرد، لیکن علاج از آنجا برآمدن را

نمی‌یابد.

۱۲ - در شکار وی تیرانداز ماهر بود.

۱۳ - گفت اگر من خرس بزرگ را کشم، در داخل غار (زنده) می‌مانم. ۱۴ - وی

ایستاده کمی فکر کرد و گفت: بچه‌های خرس را برای خوردن کشتن لازم. نباشد (در غیر این

صورت) از گرسنگی می‌میرم. ۱۵ - بعد وی بچه خرس را کشته، تا آمدن بهار از آن گوشت

خام می‌خورد، تا که نمیرد. ۱۶ - سراج‌الدین که شکمش گرسنه بود، ۱۷- کارد را گرفته،

یکی از آن بچه‌های خرس را می‌کشد. ۱۸- پوست خرس را از تنش جدا کرده، گوشتش را در پیشش گذاشته، پوستش را به تنش می‌پوشد. ۱۹- بعد می‌گوید: خودم پوست خرس را می‌پوشم، این سگ تازی را چه کار کنم؟ ۲۰- باز سراج‌الدین مجبور شده بچه دیگر خرس را می‌کشد و سگ تازی را به داخل پوستش جای می‌کند. ۲۱- خرس (بزرگ) کرخت شده، می‌خوابد. ۲۲- این خرس شاید که در بهار بیدار شده، ترمه را سوراخ کند. ۲۳- اگر خرس ترمه را سوراخ نکند، من نمی‌توانم از این غار برآیم. ۲۴- چند روز گذشت، سراج‌الدین از گوش خرس استعمال می‌کرد. ۲۵- یک روز وی دید که خرس به جنبش درآمد، زود سرش را در تگ پوست پنهان کرد. ۲۶- خرس از جایش خيست (خاست) و به نزد بچه‌هایش آمده، آنها را بیدار کردنی می‌شود و می‌گوید، خیزید! ۲۷- ترمه را سوراخ کنیم. ۲۸- سراج‌الدین از ترسش از جایش نمی‌جنبد. ۲۹- خرس خودش رفته، ترمه را کمی کنده و باز به نزد بچه‌هایش می‌آید. ۳۰- همین طریق خرس چند روز ترمه را کنده، نهایت سوراخ می‌کند. ۳۱- و باز به نزد بچه‌هایش آمده، هرست کرده، می‌گوید، خیزید به بیرون می‌برآیم. ۳۲- سراج‌الدین از ترس از جایش نمی‌جنبد، خرس چشمهایش نمی‌دیدند. ۳۳- خرس از سوراخ ترمه برآمده، بیرون را تماشا می‌کند.

۳۴- سپس، سراج‌الدین، پاییده پاییده از دنبال خرس به بیرون برآمده می‌بیند که خرس کوهها را تماشا دارد. ۳۵- وی زود به پس گشته به داخل غار درآمده، پوست را به تنش کشیده، می‌خوابد. ۳۶- خرس باز به غار درآمده، بچه‌هایش را بیدار کردنی شده می‌گوید، خیزید، بهار آمد. ۳۷- نعره می‌کشد، خیزید، بهار آمد، به بیرون برآیم. وی (سراج‌الدین) از جایش نمی‌جنبد. ۳۸- باز خرس به بیرون برآمده، از غار خیلی دور رفته به بالای کوههای بلند به دیگر طرف نگاه کرده، تماشا کردن می‌گیرد. ۳۹- باز سراج‌الدین از دنبال خرس پاییده پاییده برآمده می‌بیند که خرس به یک جای دور رفته، از بالای کوههای

بلند تماشا کرده ایستاده است. ۴۰ - وی زود به غار درآمده، پوست‌های خرس را پیچانده، به دستش می‌گیرد و به بیرون می‌برآید. ۴۱ - سراج‌الدین می‌بیند که خرس رویش به دیگر طرف تماشا کرده ایستاده است. ۴۲ - او راه گریز را پیش گرفته، دیگر به پشش نگاه نکرده می‌دود.

۴۳ - یکی دو ساعت راه گشته، رفته به خانه‌اش می‌رسد. ۴۴ - در همین روز در خانه‌اش، برای خاطر او مراسم چله‌اش را می‌دادند، اما همه وی را دیده، حیران می‌شوند. ۴۵ - آنها فکر می‌کردند که سراج‌الدین مرده است، اما چگونه وی زنده شده است؟ ۴۶ - سراج‌الدین پدر و مادرش را به آغوش می‌گیرد. ۴۷ - سرگذشت خود را به آنها نقل می‌کند: وقتی که من به شکار می‌برآمدم، از بالای کوه ترمه لغزیدم. قریب بود که مرا پیچانیده برد. ۴۸ - وی در بین چهل روز افگار شده بود. ۴۹ - موی سر و ریشش یک وجب دراز شده بودند. ۵۰ - سر تراش آمده، موی سر و ریشش را می‌تراشد و ثانی به حمام درآمده، شستشو می‌کند. ۵۱ - مردم در خانه سراج‌الدین مراسم چهل را می‌گذرانیدند، لیکن روز چهل وی به جشن تبدیل یافت و خرسند شدند.

### Sayyodi naql

1. I sayyod i met šikori sančī, či duyrī ɣurdayš i tulūha dehčī.
2. Sayyod nahax tulūha nosčī šavči i vayruna maynī rasčī. 3. Oyistahak šavči vovči, iɣum ɣorum nahax rušanī čo vot? 4. ɣorčī, i kallamuši tillohi bisyoriš žiɣataš či ɣotkš boziš karakast. 5. Ke osta-ostay šavči nazdik viči, muyšha-haš vovči, tillohti rugahi junš sančī. 6. Tilloht sayyodipi piraxsošt. 7. Ke sayyod xaripiš vovči, kuk kallamuyš asti, nahavoka tilloh vuta.
8. Iš naql odamt duyušošt.
9. I met i boy tillohtiš kuk kunčī. 10. Vovči katiš kallay daruni i tillohtim naast. 11. Jahlipi naharanka inčiš dehči, qarib yakmargš kunči. 12. Vovči tilloht vir! 13. Navot tuxoyumištīt. 14. Inčš tat, vat, akov naavir. 15. Ke dilš či hamsoyayš duyr atir, nahav hamsoyaym duztaor. 16. Šavči virš hasoyaypiš deho deh kunčī vovči tilloht vir tav duztaor! 17. Hamsoyaš vovči mat čit ark xiparim naast.

18. Man tūhmat nakun. 19. Vovči agar tav natduzdatvot iγum šav inkiri alovi tis! 20. Nočor viči šavči inkiri alovi mortit tisči, olovi rugahi imiški nidči. 21. Ke či olovi dvrin nižči, hama grebunšint čakdorošt. 22. I ani hamsoyot vovošt pursor: 23. Tu olovi naasuxsī, vovči kayk gunoh ast, nahax suxsči. 24. Neki odamt vovošt: «Avval hamsoya xirin, ke kat xirin!» Razg vutax.

25. Ke i musafed vovči, šumox behuda janjol nakunt. 26. Tilloht hamsoyayt naduztaor. 27. Tav tilloht agar razg vovt, kallamuyši duztaor. 28. Iγum šav katit γor, poy kallamuš asti, yo na. 29. Ke iš mortit vovči, imiški kati takš γalla vidči sunī poyči. 30. Mortit ke xišap poyči, γorči, i kallmuyš či γotkš aniz γallot γušat, raxiš anos γotkisaš atisatir.

31. Saharī viči, iš mortit šavči, xorkan urči, ke kallamuyši γotk kanči, tillohtiš či muyši γotk virči.

32. Naxčit naql, odamt vovošt kuk kallamuš asti nahavoka tilloh astī.

#### نقل صیاد

۱ - روزی یک صیاد به شکار برآمده، چشمش به روشنایی می‌افتد. ۲ - صیاد همان روشنایی را گرفته، به دیهه ویرانه‌ای می‌رسد. ۳ - آهسته آهسته قدم گذاشته، می‌خواهد از سر روشنایی آگاه شود که آن چه باشد؟ ۴ - به ناگاه می‌بیند که یک کله‌موش (موش بزرگ) طلای بسیاری را از خانه‌اش برآورده، بازی کرده ایستاده است. ۵ - سپس صیاد آهسته آهسته به نزد کله‌موش می‌رود. کله‌موش ناخواست از آمدن صیاد آگاه شده، آن را دیده، روی طلاها جانش می‌برآید. ۶ - طلاهای کله‌موش همه‌اش به صیاد می‌ماند. ۷ - صیاد زود از دل می‌گذراند که در کجایی که کله‌موش باشد، در آن جا طلا هست. ۸ - این نقل را آدمان می‌شنوند.

۹ - یک روز یک بایی (ثروتمندی) طلای بسیار از خانه‌اش گم می‌شود. ۱۰ - وی در داخل کوزه یک چند تا طلا داشت و می‌بیند که در کوزه یگان طلا نیست. ۱۱ - به قهر و غضب آمده، زنش را لگد کوب کرده، بیهوش می‌کند. ۱۲ - وی می‌گوید، طلای مرا یافته در جایش مان! ۱۳ - اگر طلا را نیایی، من تو را می‌کشم!

۱۴ - زوجه‌اش از جایش خیسته، اینجای خانه، آنجای خانه را می‌کابد، اما طلا را نمی‌یابد. ۱۵ - ثانی، از دل می‌گذراند: همان همسایه‌ام دزدیده است. ۱۶ - شوهرش رفته، به همسایه‌اش زنازنی (دعوا) می‌کند که طلای مرا تو دزدیدی. ۱۷ - همسایه‌اش از خانه‌اش برآمده، می‌گوید: من از این کار بی‌خبرم. ۱۸ - مرا تهمت نکن. ۱۹ - اگر تو ندزدیده باشی، کنی (کو؟، کجا؟)، رو به درون تنور درآ! ۲۰ - ناچار این مرد برای خلاص شدن از تهمت ناگهانی رفته، به درون تنور می‌درآید. در روی آتش کمی می‌شیند و ثانی از درون آتش سالم می‌برآید، همه دست به گریبان (شگفت‌زده) می‌شوند. ۲۲ - همسایه‌های دیگر آمده، از حال او پرسان می‌شوند. ۲۳ - تو در درون آتش نسوختی. هر که گناه دارد، همان کس می‌سوزد. ۲۴ - آدمان می‌گویند: «اول همسایه خر، بعد خانه!»

۲۵ - بعد از این کار یک موسفید آگاه شده، می‌گوید، شما بیهوده جنجال نکنید. ۲۶ - طلاهایت را همسایه‌ات ندزدیده است. ۲۷ - اگر راست گویی، طلای تو را کله‌موش دزدیده است. ۲۸ - رو به خانه‌ات در یک جای پنهان شو و ببین، که در خانه‌اتان کله‌موش هست یا نه؟ ۲۹ - بعد این مرد نادان به خانه‌اش آمده، به تگ خانه‌اش کمی گندم می‌پاشد و در یک جای پنهان شده، انتظار برآمدن کله‌موش می‌شود. ۳۰ - به ناگاه کله‌موش شب از خانه‌اش برآمده، یک یک دانه‌های گندم را چیده، به گوش و به دهانش گرفته، باز به خانه‌اش درآمده می‌رود. ۳۱ - سحری این مرد از جایش خیسته، لانه کله‌موش را کافته، همه طلا را از لانه کله‌موش پیدا می‌کند. ۳۲ - از روی همین نقل آدمان می‌گویند: در کجایی که کله‌موش است، در آن جا طلا هم هست.